

---

## تأملی در تأثیر احمد غزالی بر رامون لول: نمود عشق در عرفان اسلامی و مسیحی

---

روح‌اله زارعی<sup>۱</sup>

### ◀ چکیده:

در این پژوهش کوشش به عمل آمده است تا تأثیر عشق عرفانی-اسلامی به گونه‌ای که در *سوانح العشاق* احمد غزالی آمده است بر عشق عرفانی-مسیحی *دفتر عاشق و معشوق* اثر رامون لول کاتالونیایی که یکی از معروف‌ترین آثار عرفانی مسیحی در قرون وسطی به شمار می‌آید بررسی شود. لول در یکی از آثار خویش اشاره می‌کند که به روش نیایش عرفای مسلمان بر آن شده است تا اثری مشابه بیافریند ولی به منبع یا منابع اصلی اشاره نمی‌کند.

با استناد به ساختار دو اثر، زبان، شیوه‌های دستیابی به اهداف در این دو اثر، تعریف عشق، عاشق و معشوق، صور خیال و استعارات و تشبیهات نتیجه گرفته می‌شود که به احتمال قریب به یقین، منبع الهام‌بخش رامون لول، رساله *سوانح العشاق* بوده است، زیرا شباهت‌های این دو اثر آن‌چنان فراوان است که گاه این‌گونه می‌نماید که لول دست به ترجمه آزاد این اثر اسلامی زده و فقط رنگ‌وبویی مسیحی بدان بخشیده است. در مقاله حاضر علاوه بر این موارد، تفاوت‌ها و تشابهات عشق عرفانی در دو کیش اسلامی و مسیحی، به اشاره مورد بررسی قرار می‌گیرد.

◀ **کلیدواژه‌ها:** احمد غزالی، رامون لول، مقایسه عرفان مسیحی و اسلامی، دفتر عاشق و معشوق، *سوانح العشاق*، عشق عرفانی.

## ۱. مقدمه

رامون لول، شاعر، فیلسوف، منطق‌دان، ریاضیدان، راهب فرانسیسکان و عارف کاتالونیایی در سال‌های بین ۳۵-۱۲۳۲ میلادی در پالمای کنونی در جزیره مایورکا که دو سه سالی بود که کاتالان‌های پادشاهی آراگون از تسلط فرمانروایان مسلمان خارج کرده بودند، به دنیا آمد. این بدان معنا بود که وی در محیطی بزرگ شد که مسلمانان که اکنون به بردگی فاتحین در آمده بودند حدود یک سوم جمعیت را تشکیل می‌دادند. در سن سی سالگی رویای عیسای مصلوب به وی الهام گشته و آن را نشانه‌ای می‌بیند که باید عمر خویش را صرف خدمت به او کند. یکی از کارهایی که در این راه انجام می‌دهد "شرفیابی به حضور پاپ، شاهان و شاهزادگان مسیحی برای ترغیب آنان" به تأسیس خانقاه‌های زبان برای مبلغان بود. (هنر و منطق، ص ۱) وی به مدت نه سال به مطالعه می‌پردازد که در طی آن به روایتی برده‌ای عرب خریده تا زبان و فرهنگ عربی را در راستای هدفی که در پیش گرفته بود فرا گیرد.

در حوالی سال ۱۲۷۲ پس از دیدار از کوه راندا در مایورکا که زیارتگاه‌هایی در آن بنا شده است به شرح تجربه عرفانی تازه‌ای پرداخت که طی آن کل جهان بازتابی از جلوه الهی بوده و بدین شکل پی به وحدت میان تمام اشکال علم و دانش برد. به سبب دانستن زبان عربی از نزدیک با دنیای اسلام، تصوف و عرفان آشنا بود و بر عرفان نوافلاطونی اروپای قرون وسطی و هفدهم تأثیر فراوان گذاشت. در روش "هنر یافتن حقیقت" که وی پایه‌ریز آن بود کوشش نمود تا با روشی علمی که از علم کلام مسلمانان آموخته بود از کیش کاتولیک دفاع کرده و همچنین به تمام شاخه‌های دانش وحدت بخشد.

لول از فارابی (سده سوم و چهارم هجری/نهم و دهم میلادی)، ابن‌سینا (سده چهارم و پنجم هجری/یازدهم میلادی) و عبدالحق بن سبعین (سده هفتم هجری/سیزدهم میلادی) و به ویژه احمد غزالی (سده پنجم و ششم هجری/یازدهم و دوازدهم میلادی) که همگی از فلاسفه نامدار دوران خویش بودند تأثیرات فراوان

پذیرفت. در این جستار به تفصیل در باب تأثیر *سوانح العشاق* یا *السوانح فی العشق* شیخ احمد غزالی بر دفتر عاشق و معشوق لول سخن می‌رود.

*سوانح* در ایامی که صوفیان اغلب آثارشان را در قالب نثر پدید می‌آوردند از نظر شکل بدیع می‌نمود چون غزالی به نظم هم روی آورده تا به زبانی ادبی به مضامینی که در بخش‌های منثور اثرش پرداخته بود رنگ و بویی دیگر بخشد. نصراله پورجوادی *سوانح* را "اولین اثر مابعدالطبیعی در تصوف شعر فارسی" می‌خواند که در آن عشق بالاترین حقایق است. (عالم خیال، ص ۳۵۲)

نویسنده این پژوهش بر این باور است که دامنه شباهت‌های میان لول و غزالی فراتر از یک اتفاق است و نتیجه می‌گیرد که *سوانح* اصلی‌ترین منبع الهام‌بخش پیدایش و شکل‌گیری دفتر عاشق و معشوق بوده است. لول از دین خود به صوفیان در آفرینش اثر خود می‌گوید ولی از منبع خاصی به عنوان شالوده نگارش کار خود نام نمی‌برد. یوهان گوتفرد هر در عقیده دارد که بدون اعراب اشخاصی مانند لول پیدا نمی‌شدند. (تاریخ جهان، ص ۳۰۶) در همین راستا، آن ماری شیمل اظهار می‌کند که اولین تماس اروپاییان با تصوف را می‌توان در قرون وسطی و در آثار عارف و دانشمند، رامون لول، جستجو کرد که تأثیری ژرف از ادبیات صوفیانه را نشان می‌دهند. (جنبه‌های عرفانی اسلام، ص ۷) هدف این پژوهش تأکید نه بر تفاوت‌های دو اثر، بلکه بر شباهت‌های موجود در این آثار ماندگار است. تفاوت‌های ناگزیر میان دو اثر فراوان است که در این جا و پیش از ورود به بحث فقط برخی عناوین آن را ذکر می‌کنیم. یکی فاصله زمانی دو اثر و مهم‌تر از آن تأثیر فرهنگ و کیش نویسندگان دو اثر در شکل‌گیری فضای فکری ایشان است. از جمله آن‌ها علاقه غزالی به به کارگیری ترکیبی از نثر و شعر، تعداد بسیار کمتر فصول، تلمیحات فراوان به قرآن و شطحیات فراوان که مختص اهل تصوف است، در صورتی که در دفتر عاشق و معشوق، فقط به اول و آخر و خدا و بنده بودن معشوق اشاره گشته است. در غزالی

تصویر شمشیر به وفور یافت می‌شود و در مقابل در لول تصویر کشته شدن دیده می‌شود.

چون موضوع هر دو اثر در پیرامون عشق است، نویسنده حاضر بر زبان مشترک عشق به عنوان سنگ بنای اتحاد انسان‌ها تأکید خواهد کرد. عشق در هر دو اثر ممکن است به اشکال مختلف بیان شده باشد. طبیعی است که عشق عرفانی در اسلام تعریف خاص خود را دارد و ممکن است این شائبه پیش آید که عشق در عرفان مسیحی کارکرد و ماهیتی دیگر دارد. ولی نامکرر بودن زبان عشق، به تعبیر حافظ، دلیل تفاوت آن نمی‌شود چون تأثیر آن بر شخص یکسان است. پس در این جستار عشق را به مفهوم جهان‌شمول آن در نظر خواهیم داشت.

## ۲. هدف از نگارش

در فرهنگ کاتالونیایی، کتب تمثیلی لول با عنوان *اواست و بلنکوئرننا* (۱۲۷۴ م) (*Book of Evast and Blanquerna*) محبوبیت زیادی دارد. دفتر عاشق و معشوق، دفتر پنجم از همین مجموعه است. در بخش ۹۷ رمان، دلایل نگارش دفتر عاشق و معشوق را تعلیمی می‌داند. برخی مریدان از مرشد خویش بلنکوئرننا می‌خواهند که دانش تعالی نفس را به ایشان بیاموزد. وی با یادآوری نیایش خارق‌العاده عرفای مسلمان که صوفی خوانده می‌شدند بر آن می‌شود تا به شماره روزهای سال چکیده‌ای ادبی مفهومی از زندگی خویش را که وقف خداوند کرده بود در قالب ابیاتی بیان کند.

گفتنی است که در جدیدترین نسخه دفتر عاشق و معشوق، ابیات به درستی با روزهای سال برابر نیستند ولی نشانگر ماهیت کاربردی و شاعرانه مجموعه است. شاید هم معیار لول سال کیسه بوده است که به هر حال فرق چندانی در محتوای اثر به وجود نمی‌آورد چون دفتر عاشق و معشوق سراسر عرفانی است. نویسنده، نگارش آن را برای "برانگیختن دل‌های خلق به توبه راستین، چشمان ایشان به گریه بسیار، و

اراده و درکشان را به پرواز بلندتر در تدبیر در خداوند" (دفتر عاشق و معشوق، ص ۱۷) می‌داند. این بر عهده خواننده است تا مقدار برآورده شدن این اهداف نویسنده را برسنجد. ولی در آن سو، به اعتقاد پورجوادی سوانح " بیان مبانی عرفانی و تصوف نظری محض " است. (معارف، ص ۳۵۲) خود غزالی هدف نگارش سوانح را در آغاز اثر چنین بیان می‌کند:

«دوستی عزیز که به نزدیک من به جای عزیزترین برادران است و مرا با او انسی تمام است از من خواست کرد که آنچه تو را فرا خاطر آید در معنی عشق فصلی چند اثبات کن تا بهر وقتی مرا با او انسی باشد و چون دست طلبم به دامن وصل نرسد بدان تعلل کنم و به ابیات او تمسکی می‌سازم. اجابت کردم و چند فصل اثبات کردم قضای حق او را، چنان‌که تعلق به هیچ جانب ندارد در حقایق عشق و احوال و اغراض عشق، به شرط آنکه درو هیچ حواله نبود نه به خالق و نه به مخلوق تا او چون در ماند بدین فصول تعلل کند.» (سوانح، ص ۱۷)

### ۳. ساختار

سوانح *العشاق* دارای حدود ۷۶ فصل است. فصول بر خلاف آنچه که در ابتدا به ذهن می‌آید بسیار کوتاه هستند و بیشتر از چند جمله به نثر به همراه یکی دو بیت شعر نیستند. به همین شیوه دفتر عاشق و معشوق دارای ۳۶۶ (verse) است. واژه "فصل" را می‌توان معادل واژه (verse) آورد چون یکی از کاربردهای آن تعریف بخش‌های کوتاه کتب مقدس مانند انجیل و قرآن کریم است. با توجه به بار مذهبی تعلیمی این اثر، استفاده از این واژه برای بخش‌های دفتر عاشق و معشوق مناسب است و از این حیث شباهتی با سوانح پیدا می‌کند. فقیه و جواهری در مقاله‌ای به بررسی الفاظ و عبارات در ابتدا و انتهای متن، تکرار عبارات، نوع گزینش واژه‌ها در سوانح پرداخته و نتیجه می‌گیرند که ساختار اثر دورانی است ("ساختار مدور"). در دفتر عاشق و معشوق با توجه به قصد نویسنده برای فراهم کردن اثری برای مریدان

در تمام ایام سال می‌توان در تعداد بندهای آن اثر نتیجه‌ای مشابه گرفت چون با پایان سال دوره تکرار می‌شود.

راوی *سوانح* با نویسنده یکسان می‌شود و دانای کلی است که بر موضوع عشق اشراف کامل دارد و به "بصیرت باطن" آگاهی تام. در این اثر دو حکایت از مجنون ذکر شده است که نشانگر ارتباط تنگاتنگ موضوع یکی از معروف‌ترین عشاق در ادب فارسی است. در دفتر *عاشق و معشوق* نویسنده به کاتب یا راوی سوم شخصی مبدل می‌گردد که شنیده‌های خویش را از عاشقی که بیشتر از او با لقبی به معنی مجنون یاد می‌شود باز می‌گوید. این شنیده‌ها گفتگوی عاشق با خویش، با خلق و یا با معشوق است. گاه راوی عاشق را مورد خطاب قرار می‌دهد و از او پرسش‌هایی می‌کند. در هر حال، آگاهی راوی از عشق به واسطه شخصی دیگر که همان عاشق است به دست می‌آید. در هر دو اثر هدف یکی است: آموزش کاربردی ایجاد ارتباطی عاشقانه مابین عاشق و معشوق. همچنین، در هر دو اثر، جملات قصار دسته‌بندی موضوعی نگردیده‌اند و به اشکال گوناگون بیان می‌شوند: گفت‌وگو، پرسش و پاسخ، توصیف، حکایت، تعریف و روایت. درون‌مایه مرکزی، رابطه میان دین‌داری است که از او با نام عاشق یاد می‌شود و موجودی ماورایی که معشوق خوانده می‌شود با رشته اصلی پیوند یعنی عشق.

#### ۴. زبان

در *سوانح* نثری موزون و شاعرانه به کار گرفته شده و ساختارهای موازی بسیاری به کار رفته است، مانند:

[گاه] عشق آسمان بود و روح زمین تا [وقت چه اقتضا کند که چه بارد.

گاه عشق تخم بود و روح زمین تا] خود چه روید. (سوانح، ص ۲۱)

برای بررسی زبان در دفتر *عاشق و معشوق* طبیعی است که باید به زبان اصلی متن مراجعه کرد. تنها کتاب ترجمه شده از رامون لول در زبان فارسی منبعی است که

در این پژوهش بدان ارجاع داده شده است و آن نیز نه از زبان کاتالان بلکه از انگلیسی به فارسی برگردانده شده است. مترجم انگلیسی تلاش بسیار کرده است تا متنی قدیمی به دست خواننده دهد تا فضای متن اصلی را بازآفرینی کند. بدیهی است که زبان دچار تغییراتی می‌گردد. همین مشکل در برگردان فارسی نیز خواه‌ناخواه تکرار شده است. حال با توجه این‌که نویسنده این پژوهش خود مترجم کتاب دفتر عاشق و معشوق از انگلیسی است هنگام بررسی زبان مدام به متن نسخه انگلیسی آن نیز توجه داشته است که تا حدودی بررسی زبان را راحت کرده است.

دفتر عاشق و معشوق از زبانی مهجور و غیرمصلح بهره می‌برد تا فضای غیرزمینی و عرفانی را که ویژگی متون مذهبی است بر اثر حاکم کند. ساختار نیز از زبان پیروی کرده و تکرار واژه‌های قالبی همچون "عشق و امید" و "اشک و آه" گویی بخشی جداناپذیر از متن می‌شوند. نمونه‌هایی از این دست در دفتر عاشق و معشوق فراوان است:

«عشق بر مردمان بانگ زد: "عشق شما را فرمان به عشق ورزیدن در هر حال می‌دهد: ایستاده و نشسته، در خواب و بیداری، در خرید و فروش، در گریه و خنده، در سخن و سکوت، در سود و زیان و در یک کلام در هر کاری که بدان مشغولید. چنین است فرمان عشق."» (عاشق و معشوق، ص ۳۴)

غزالی در سوانح نه تنها از آیات قرآنی بهره فراوان می‌برد بلکه ابیاتی به زبان عربی نیز به کار می‌برد. ولی در مقابل آن در دفتر عاشق و معشوق استفاده مستقیم از انجیل بسیار ناچیز و با توجه به ماهیت تعلیمی-مذهبی اثر، قدری دور از ذهن جلوه می‌کند. در عوض، روح و فضای مسیحی کار به وضوح قابل مشاهده است.

## ۵. شطحیات

جمع نقیضین و شطحیات در متون عرفانی و عشق صوفیانه فراوانند. دستجردی در مقاله‌ای در باب عشق در سوانح نتیجه می‌گیرد که عاشق و معشوق مناسباتی دو سره،

پیچیده، متضاد و در عین حال مکمل هم دارند. («رواشناسی عشق»، ص ۹۲) از میان نمونه‌های بسیار در سوانح به ذکر چند مورد بسنده می‌شود:

«هم او عاشق و هم او معشوق، هم او عشق که اشتیاق عاشق و معشوق از عشق است.» (سوانح، ص ۲۵)

«او مرغ خود است و آشیان خود است،

و ذات است و صفات خود است،

پر خود است و بال خود است،

هوای خود است و پرواز خود است،

صیاد خود است و شکار خود است،

قبله خود است و اقبال خود است،

طالب خود است و مطلوب خود است،

اول خود است و آخر خود است،

سلطان خود است و رعیت خود است،

صمصام خود است و نیام خود است.

او هم باغ است هم درخت،

هم آشیان است هم مرغ،

هم شجره است و هم ثمر» (همان، ص ۲۸)

«این‌جا که عاشق معشوق را از او اوتر بود، عجائب علائق تمهید افتد به شرط

بی‌پیوندی عاشق با خود، تا به جایی رسد عاشق کی اعتقاد کند کی معشوق خود

اوست. و اگر در عین راندگی و فراق و ناخواست بود پندارد که ناگذران است کی

معشوق خود اوست.» (همان، ص ۳۱)

«معشوق و عاشق گفت بیا، تو من گرد، که اگر من تو گردم آنگاه معشوق در باید و

در عاشقی بیفزاید و نیاز عاشق در بایست زیادت شود. و چون تو من گردی در

معشوق فزاید، همه معشوق بود و عاشق نی.» (همان، ص ۳۱)



«فراق بالای وصال است به درجه‌ای، زیرا که تا وصال نبود فراق نبود که بریدش پس از پیوند است، و وصال به تحقیق فراق خود است چنان‌که فراق به تحقیق وصال خود است.» (همان، ص ۳۹)

مشابه نمونه‌های بالا در دفتر عاشق و معشوق یافت می‌شود:

«فراق و وصال عاشق از معشوق یکسان است چون عشقشان بسان آب و شراب در هم می‌آمیزد. پیوند آنان چونان پیوند آتش و نور است و مانند وجود و ماهیت به یکدیگر نزدیک و با هم یکی می‌شوند.» (عاشق و معشوق، ص ۲۷)

«عاشق با معشوق چنین گفت: "درد و درمان من در تو است: درمان مطمئن تو دردم را دو چندان می‌کند. حتی آن‌گاه که مجروح می‌کنی نیز عین عافیت من است."» (همان، ص ۲۷)

«عاشق را پرسیدند: "ثروت کجاست؟" پاسخ گفت: "در فقری که برای معشوق تحمل می‌کنم."» (همان، ص ۲۹)

«هر چه که راه‌های وصال به معشوق باریک‌تر باشند عشق عاشق گسترده‌تر و هر اندازه که عشق باریک‌تر گردد راه‌ها عریض‌تر می‌شوند.» (همان، ص ۹۱)

## ۶. صور خیال

نقش صور خیال، ملموس و عینی کردن تجربه‌ای انتزاعی و مجرد است تا ذهن آن را راحت‌تر تجربه کند. در ادبیات این شگرد بسیار استفاده می‌شود به همان‌گونه که در فلسفه و عرفان نیز گاه از چنین تمهیداتی بهره گرفته می‌شود. نمونه کهن و معروف آن افسانه غار افلاطون و یا تمثیل‌های فراوان در مثنوی مولوی است. از میان نمونه‌های بی‌شمار صور خیال، شمار اندکی از آن‌ها که در پیوند با مقوله عشق است انتخاب می‌شود و در دنباله بحث درج می‌گردد:

## ۶-۱. رخ و جمال:

در *سوانح بیست* و دو بار واژه جمال به کار رفته که در اینجا چند نمونه بازآورده می‌شود:

«دیده حسن از جمال خود بر دوخته است که کمال حسن خود را در نتواند یافت الا در آیینۀ عشق عاشق» (سوانح، ص ۳۰)

«بارگاه عشق ایوان جان است، و بارگاه جمال دیده عاشق است.» (همان، ص ۵۲)  
«عشق را به قبله معین حاجت نیست تا عشق بود. اکنون بدان که از "ان الله جمیل یحب الجمال" عاشق آن جمال باید بود یا عاشق محبوبش، و این سری عظیم است.» (همان، ص ۵۳)

«معشوق خزانه عشق است، و جمال او ذخیره اوست.» (همان، ص ۶۱)  
«هرگز جمال معشوق به کمال جز در آیینۀ عشق نتوان دیدن» (همان، ص ۶۱)  
در دفتر *عاشق و معشوق* نیز این تصویر به فراوانی یافت می‌شود، همچون:  
«مرغ عشق از شوق روی خوب معشوق آواز سر داد.» (عاشق و معشوق، ص ۲۵)  
«عشق و عاشق با هم قدم زدند و از خاطره خوش معشوق سخن‌ها گفتند. عاشق چنان از شعف گریست که عشق از هوش برفت. ولی معشوق با نشان دادن روی خویش جانی تازه به عاشق بخشید.» (همان، ص ۳۷)

«در عالم خیال عاشق تصویر جمال معشوق را در قالب تن آورد و با ادراک بدان روحی زیبا بخشید و با ادراک خویش آن را در میان همه آفریده‌ها پرستید.» (همان، ص ۹۲)

## ۶-۲. بنده و ارباب، مالک و مملوک

عاشق در لحظاتی خود را با معشوق یکی می‌بیند شوق وصل را تجربه می‌کند ولی در بیشتر اوقات و حالات درد فراق را تحمل می‌کند؛ در این هنگام، رابطه بین آن دو

بر اساس رئیس و مرئوس، فرادست و فرودست است تا بر اساس قدرت یکسان؛ بر همین اساس، تصاویر بنده و اسیر در هر دو اثر به وفور یافت می‌شود:

«اگر تو را این غلط افتد که بود که عاشق مالک بود و معشوق بنده، یا در وصال او در کنار عاشق بود، این غلطی بزرگ است، که حقیقت عشق طوق سلطنت در گردن معشوق افکند و حلقه بندگی بردارد، که هرگز معشوق ملک نتواند آمدن... معشوق مالک بود که دست آزادی بر دامن عشق و عاشقی نرسد، چنانکه همه بندهای آنجا گشاده شود.» (سوانح، ص ۵۰)

«عاشقی همه اسیری ست و معشوقی همه امیری میان امیر و اسیر گستاخی چون تواند بود؟ پندار مملکت تو را فرا تیمار اسیری نمی‌دهد.» (همان، ص ۵۶)

«عاشق خود را اسیر و در بند، زخمی و کشته عشق معشوق خود یافت. آنانی که وی را شکنجه کردند ازو پرسیدند: "معشوق تو کجاست؟" پاسخ گفت: "او را در فزونی عشقم و همچنین در نیرویی که بر تحمل آلام می‌افزاید ببینید."» (همان، ص ۲۷)

«ای کسی که نام مجنون عشق بر خود داری! بگو تا کی بنده و مجبور به تحمل آزمون‌ها و رنج‌ها و اشک ریختن خواهی بود؟ پاسخ گفت: "تا آن‌گاه که عاشق جان و تنم را از هم جدا کند."» (همان، ص ۵۶)

### ۳-۶. پرنده و عشق

«سرّ این کی عشق هرگز روی تمام به کس ننماید آن است که او مرغ ازل است.» (سوانح، ص ۲۷)

«او مرغ خود است و آشیان خود است،  
و ذات خود است و صفات خود است،  
پر خود است و بال خود است،  
هوای خود است و پرواز خود است.» (همان، ص ۲۸)

«ای مرغ خوش‌الحان! آیا در معشوق من پناه گرفته‌ای بلکه تو را از فارغ‌دلی دور کرده و عشق را در تو افزون کند؟ مرغ پاسخ گفت: "پروردگار عشق است که به خواندن وامی دارم، پروردگاری که عشق نورزیدن به وی گناه است."» (عاشق و معشوق، ص ۲۰)

«پرنده در بوستان معشوق آواز سر داد. عاشق سر رسید و وی را گفت: "گر چه ما زبان یکدیگر را نمی‌دانیم می‌توانیم با زبان عشق با یکدیگر سخن گوئیم چون در آواز تو معشوق را پیش چشم خویش می‌بینم."» (همان، ص ۲۲)

«ای مرغی که سرود عشق می‌خوانی! بگو چرا معشوق که مرا بنده خویش کرده فقط زجرم می‌دهد. مرغ پاسخ گفت: "اگر عشق تو را ملزم به تحمل ناخوشی‌ها نمی‌کرد پس چه تقدیم می‌کردی تا عشق خود را به او نشان دهی؟"» (همان، ص ۲۳)

«پرنده‌ای بر شاخه‌ای آواز می‌خواند: "من به عاشق اندیشه‌ای نو خواهم داد اگر او به من دو تا دهد." پرنده اندیشه‌ای نو و عاشق به وی دو اندیشه داد شاید دردش کمی تسکین یابد. اما درد عاشق افزون گشت.» (همان، ص ۴۴)

#### ۴-۶. خورشید و نور

با عشق روان شد از عدم مرکب ما روشن ز شراب وصل دایم شب ما  
(سوانح، ص ۱۷)

«گاه [عشق] آفتاب بود در سماء روح تا چون تابد. گاه شهاب بود در هوای روح تا چه سوزد.» (همان، ص ۲۱)

خورشید تویی و ذره ماییم بی روی تو روی کی نمایم  
(همان، ص ۲۲)

«وجود معشوق تو از چیست؟ پاسخ گفت: "پرتویی روشن است در همه چیز. درست مانند آفتاب عالم‌تاب که اگر نور خود را دریغ کند جهان در تاریکی فروخواهد رفت و آن‌گاه که بتابد روز پدید می‌آید معشوق من از آن نیز برتر است."» (عاشق و معشوق، ص ۸۶)

«عاشق را پرسیدند دل انسان به چه شکلی به عشق به معشوق متمایل می‌گشت. بدانان پاسخ گفت: "به همان شکلی که گل آفتابگردان متوجه خورشید می‌شود"». (همان، ص ۹۸)

#### ۵-۶. آینه

«چون خانه خالی یابد و آینه صافی باشد صورت پیدا و ثابت گردد. در صفای هوای روح کمالش آن بود که اگر دیده اشراف روح خواهد کی خود را بیند پیکر معشوق یا نامش یا صفتش با آن بیند.» (سوانح، ص ۱۹)

«عشق عجب آینه‌ای ست هم عاشق را، هم معشوق را، هم در خود دیدن و هم در معشوق دیدن، و هم در اغیار دیدن. اگر غیرت عشق دست دهد، یا واگیری نگیرد، هرگز جمال معشوق به کمال جز در آئینه عشق نتوان دیدن.» (همان، ص ۶۱)

«عاشق به خود خیره گشت شاید آینه‌ای معشوق‌نما شود و سپس به معشوق خیره نگریست آن‌چنان که به آینه می‌نگرند تا خود را بهتر بشناسد. به نظر شما کدام یک از این دو آینه به فهم وی نزدیک‌تر بود؟» (عاشق و معشوق، ص ۹۸)

#### ۶-۶. بذر و رستنی‌ها

«گاه روح عشق را چون زمین بود تا شجره‌العشق از او بروید... گاه عشق تخم بود و روح زمین تا خود چه روید.» (سوانح، ص ۲۰-۲۱)

«او هم باغ است هم درخت... هم شاخ است هم ثمر» (همان، ص ۲۸)

درخت عشق همی پرورم میانه دل  
چو آب بایدش از دیدگان فرو ریزم  
(همان، ص ۳۲)

«گاه بود که بلا و جفای معشوق تخمی بود که از دست المعیت و کفایت و عنایت عشق، در زمین مراد عاشق افگنند، تا ازو گل اعتذاری برآید و بود که فزایند، و ثمره وصال گردد.» (همان، ص ۶۲)

«معشوق در قلب عاشق آه و اشتیاق و حسن و عشق کاشت و عاشق بذر را با اشک خویش آبیاری کرد. معشوق در بدن عاشق ناخوشی‌ها، غم‌ها و بلاها کاشت و عاشق از بدن خود با امید و مهر و وفا، دلداری و شکیبایی مراقبت کرد.» (عاشق و معشوق، ص ۳۸)

«معشوق دل عاشق را با شاخه‌های عشق متنبه کرد تا وی را عاشق درختی کند که معشوق از آن شاخه‌های عشق کنده و بدان‌ها عشاقش را متنبه می‌کرد. این درختی است که بر آن رنج، بی‌حرمتی و مرگ اتفاق افتاد تا عشق عشاقی را که از دست داده بود باز جوید.» (همان، ص ۶۶-۶۵)

«معشوق بذرهای بسیاری در دل عاشق کاشت ولی فقط یکی رست و برگ و گل و میوه کرد. آیا از این تک‌میوه بذرهای بسیار درخواهد آمد؟» (همان، ص ۷۵)

#### ۶-۷. گوهر و مخزن

«گاه عشق گوهر کانی بود و روح کان، تا خود چه گوهر است و چه کان است.» (سوانح، ص ۲۱)

«عالم‌های درون بدین آسانی در نتواند یافت، چنان آسان نیست که آنجا استارست و حجب و خزاین و عجایب» (همان، ص ۴۰)

«جان صدف عشق است به لؤلؤی مکنون که در صدف است.» (همان، ص ۵۲)

لعلی که ز کان عقل و جان یافته‌ام      با کس ننمایم که نهان یافته‌ام  
(همان، ص ۶۱)

«معشوق خزانة عشق است، و جمال او ذخیره اوست، تصرف او در آن نافذ است به همه حال» (همان‌جا)

«روح صدف عشق است، پس چون به صدف علم [را] راه نیست به جوهر مکنون که در آن صدف است چگونه راه بود؟» (همان، ص ۶۲)

«حریم بارگاه و حسن و شکوه معشوق گنج و ثروت عاشقاند. گنج معشوق مخزن اندیشه‌ها، آمال، آزارها، اشک‌ها و غصه‌هایی است که عاشق با آنان پیوسته معشوق را محترم می‌دارد.» (عاشق و معشوق، ص ۵۲)

«[ای عاشق] دلگرمی خود را در کجا می‌جویی؟ [پاسخ گفت:] "در خزاین ابدی معشوقم".» (همان، ص ۶۲)

#### ۸-۶. دریا

«نهایت علم ساحل عشق است، اگر بر ساحل بود و از حدیثی نصیب او بود، و اگر قدم پیش نهد غرق شود. آنکه کی یابد که خبر دهد و غرقه شده را کی علم بود؟» (سوانح، ص ۲۲)

«عشق اقیانوسی است که باد امواجش را به جنبش درمی‌آورد و ساحل و بندرگاهی ندارد. عاشق در آن اقیانوس هلاک گشت و با او ناخوشی‌ها از میان رفته و خرسندی آغاز گشت.» (عاشق و معشوق، ص ۷۰)

«عاشق در اقیانوس بی‌کران عشق در خطر افتاد و بر معشوقی امید بست که با مصیبت‌ها و محنت‌ها و اندیشه‌ها و اشک و آه به سوی او آمد چون اقیانوس، اقیانوس عشق بود.» (همان، ص ۸۶)

#### ۹-۶. شراب

«عشق نوعی از سُکرست که کمال او از ادراک کمال معشوق مانع است. [زیرا که عشق عشق سکر است در آلت و ادراک مانع است از کمال ادراک]» (سوانح، ص ۵۱)

هرچند غریب و عاشق و دل‌ریشم چون می‌بخورم زعالمی نندیشم  
(همان، ص ۵۷)

«فراق و وصال عاشق و معشوق یکسان است چون عشقشان بسان آب و شراب درهم می‌آمیزد.» (عاشق و معشوق، ص ۲۷)

«عاشق از شراب خاطره و فهم و عشق به معشوق نوشید. اما معشوق آن شراب را با شک عاشق خویش تلخ کرد.» (همان، ص ۱۰۴)

#### ۶-۱۰. دارو و درد و درمان

«معشوق وا عاشق گفت بیا، تو من گرد، که اگر من تو گردم آنگاه معشوق در باید و در عاشقی بیفزاید و نیاز عاشق و در بایست زیادت شود. و چون تو من گردی در معشوق فزاید، همه معشوق بود و عاشق نی.» (سوانح، ص ۳۱)

«بیمار را دارو ضرورت است اما دارو، او را بیمار هیچ ضرورت نیست.» (همان، ص ۴۳)

«عاشق بیمار گشت و به معشوق اندیشید. معشوق از فضایل خود به او خوراند، عطش وی را با عشق فرو نشاند، او را با جامه فروتنی پوشاند و در بستر شکیبایی خواباند و حقیقت را مانند دارو به وی داد.» (عاشق و معشوق، ص ۲۱)

«عاشق با معشوق چنین گفت: "درد و درمان من در تو است: درمان مطمئن تو دردم را دو چندان می‌کند. حتی آن‌گاه که مجروح می‌کنی نیز عین عافیت من است."» (همان، ص ۲۷)

#### ۷. مفاهیم و تعاریف

فصل مشترک مفاهیم و تعاریف، همان عشق عرفانی است که در آن جنبه‌های مختلف روابط عاشقانه همه جمع شده‌اند. گزیده‌ای از کلیدواژه‌های این روابط به شرح زیر است که طبیعتاً با عشق آغاز می‌شود:

#### ۷-۱. عشق

«ابتدای عشق چنان بود که عاشق معشوق را از بهر خود خواهد و این کس عاشق خود است، به واسطه معشوق، ولیکن نداند که می‌خواهد که او را در راه ارادت خود به کار برد.» (سوانح، ص ۴۲)



«عشق کار هماهنگ اندیشه و عمل برای دستیابی به هدفی واحد است. در راه این هدف اراده عاشق نیز به همان شیوه حرکت می‌کند. هدف این است که خلق معشوق را تسبیح و تکریم کنند.» (عاشق و معشوق، ص ۷۰)

«ای مجنون! عشق چیست؟ پاسخ گفت: "عشق چیزی است که آزادگان را در بند افکنده و بندگان را آزاد" (همان، ص ۸۳)

## ۲-۷. حضور و غیاب

«اگر چه معشوق حاضر بود، و شاهد و معشوق عاشق بود، لکن بر دوام غیبت عاشق بود، زیرا که اگر حضور معشوق غیبت کلی نیارد، چنانکه در حکایت مجنون است کم از دهشتی نبود.» (سوانح، ص ۵۲)

«اگر ممکن گردد که عاشق از معشوق قوت تواند خورد آن نبود الا در غیبت از صفت عالم ظاهر. که آن شبیه سکری است که یار نبود و قوت بود و این غیبت مثال بی‌هستی دارد یا با طلایه معشوق دارد.» (همان، ص ۵۴)

«وصال و فراق او را یکی بود، و از علل و عوارض برخاسته بود. این‌جا بود کی او اهلیت خلعت عشق آید، این حقایق که بر بدل از معشوق به عاشق می‌رسد خلقت عشق بود.» (همان، ص ۶۱)

«معشوق برای امتحان کمال عشق عاشق از او پرسید که حضور و غیاب معشوق را چه فرقی هست. عاشق پاسخ گفت: "همان فرقی که دانش و ذکر با جهل و فراموشی دارد." (عاشق و معشوق، ص ۱۸)

«معشوق عاشق را ترک گفته و عاشق او را در اندیشه‌های خویش می‌جست و از مردمان به زبان عشق احوال او را جوینا شد. عاشق معشوق را یافت: منفور خلق... عاشق گریست و اندوهش فزون گشت ولی معشوق با نشان دادن حضور خویش غصه‌هایش را فروکاست.» (همان، ص ۴۰)

«عاشق را پرسیدند: "بزرگترین تاریکی کدام است؟" پاسخ گفت: "غیبت معشوقم."

"بزرگترین روشنایی کدام است؟" "حضور معشوقم." «(همان، ص ۴۵)

### ۳-۷. حیرت

«عشق حیرت است درو هیچ کسب راه نیست به هیچ سبیل، لاجرم احکام او همه تغیر است، اختیار از وی و از ولایت وی معزول است، مرغ اختیار در ولایت او نبرد. احوال او همه زهر قهر بود، و عاشق را به جان مهره بساط او می باید بود، تا او چه نقش نهد.» (سوانح، ص ۶۱)

«ای مجنون! بگو که حیرت چیست؟ پاسخ گفت: "حیرت آن است که غایب را بیش از حاضر دوست بداری و به همین گونه دیدنی و فانی را بیشتر از نادیده و باقی دوست نداری"» (عاشق و معشوق، ص ۳۶)

### ۴-۷. قدرت

«هر چه عز و کبریا و جباری و استغناست در قسمت عشق صفات معشوق آمد، [و هر چه مذلت و ضعف و خواری و افتقار و نیاز و بیچارگی بود، نصیب عاشق آمد. لاجرم قوت عشق صفات عاشق است.]» (سوانح، ص ۴۸)

در دفتر عاشق و معشوق ۱۹ بار به قدرت معشوق اشاره شده است:

«ای عاشق! بگو که قدرت تو در چیست؟ پاسخ گفت: "در قدرت معشوق." "با چه با دشمنان می ستیزی؟" "با نیروی معشوق."» (عاشق و معشوق، ص ۶۲)

### ۵-۷. سر

«ندانم تا عاشق کدام است و معشوق کدام و این سرّ بزرگ است.» (سوانح، ص ۳۶)

«اسرار عشق در حروف عشق مضمست. عین و شین عشق بود و قاف اشارت به قلب است. چون دل نه عاشق بود معلق بود.» (همان، ص ۵۳)

«آن مجنون را پرسیدند: "عشق تو کجا زاده شد: در اسرار معشوق یا در بروز آن‌ها؟" پاسخ گفت: "عشق کامل چنین فرقی نمی گذارد چون عاشق اسرار معشوق را

مخفیانه پنهان و مخفیانه هویدا می‌کند؛ مع الوصف حتی آن‌گاه که اسرار هویدا گشته‌اند آن‌ها را مخفی نگه می‌دارد.» (عاشق و معشوق، ص ۳۴)

«اسرار ناگشوده عشق موجب رنج و محنت است. هویدا ساختن عشق هیجان و بیم در پی دارد. بدین دلیل عاشق باید در رنج بسر برد.» (همان، ص ۳۴)

#### ۶-۷. دانش

«جلالت او از حد و صفت و بیان و ادراک علم دورست... نهایت علم ساحل عشق است، اگر بر ساحل بود و از حدیثی نصیب او بود، و اگر قدم پیش نهاد غرق شود. آنکه کی یابد که خبر دهد و غرقه شده را کی علم بود؟» (سوانح، ص ۲۱-۲۲)

«او در ساحت علم که گنجد و در صحرای اندیشه کی آید؟» (همان، ص ۲۳)

«هرگز روی جمال به کمال به دیده علم ننموده است و ننماید برای این سر.» (همان، ص ۲۷)

«از [عاشق] پرسیدند که آیا علم ساده‌دلان عظیم است. پاسخ گفت: "دانش دانایان چون توده بزرگی از چند دانه است اما دانش ساده‌دلان توده کوچکی از دانه‌های بسیار است چون خودبینی و زیرکی بیش از حد و کنجکاوی به توده ساده‌دلان افزوده نگشته‌اند."» (عاشق و معشوق، ص ۹۵)

#### ۷-۷. آغاز و انجام

«جوانمردا، ازل اینجا رسید. ابد به نهایت نتوان رسید! نزل هرگز استیفا نیفتد. اگر به سر وقت بینا گردی، بدانی که قاب قوسین ازل و ابد دل توست و وقت تو.» (سوانح، ص ۲۷)

«[او] اول خود است و آخر خود است.» (سوانح، ص ۲۸)

«عاشق دیری به بزرگی و ابدیت معشوق می‌اندیشید. در او آغاز و میان و انجامی نیافت.» (عاشق و معشوق، ص ۳۲)

## نتیجه‌گیری

شباهت‌های بسیار دفتر عاشق و معشوق به سوانح العشاق آن‌گونه که نویسنده حاضر در برخی موارد ناچار به حذف نمونه‌های بسیار زیاد و تکراری شد این پیشنهاد را بسیار تقویت می‌کند که منبعی که رامون لول از آن نام نبرده است و در نگارش دفتر عاشق و معشوق خویش آن را الگوی فکری و راهبردی خود گرفته می‌باید سوانح العشاق شیخ احمد غزالی باشد.

هدف نویسنده این پژوهش مهم‌تر از یافتن منبع رامون لول، جلب توجه پژوهشگران به جستجوی شالوده‌های فکری لول در آثار دیگر او و همچنین نویسندگان متأخر مسیحی است. امید بر این است که چنین پژوهش‌هایی راه را برای تفاهم میان فرهنگ‌ها و ادیان هموارتر کند.

## منابع

- "بررسی روانشناسی عشق در رساله سوانح‌العشاق احمد غزالی"، فریناز خداشناس دستجردی، فرهنگ اصفهان، شماره ۳۶، تابستان ۱۳۸۶، ۹۳-۸۴

- "بررسی ساختار دورانی سوانح العشاق احمد غزالی"، نسیرین فقیه ملک مرزبان و سپیده جواهری، ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال سوم، شماره ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ۸۱-۵۷.

- دفتر عاشق و معشوق؛ رامون لول، ترجمه روح اله زارعی، چاپ اول، نشر نگاه معاصر، تهران ۱۳۹۳.

- دو رساله عرفانی در عشق؛ احمد غزالی و سیف‌الدین باخزری، گردآورنده و مصحح، ایرج افشار، منوچهری، تهران ۱۳۷۷.

- "عالم خیال از نظر احمد غزالی: بحثی در معانی عرفانی اعضاء صورت معشوق در شعر فارسی"، نصراله پورجوادی، معارف؛ دوره سوم، شماره ۲، مرداد-آبان ۱۳۶۵، ۳۹۸-۳۴۷.

- *The Art and Logic of Ramon Llull: A User's Guide*; Anthony Bonner, Brill, Leiden, Boston 2007.

- *The Book of the Lover and the Beloved*; Ramon Llull, trans. Allison Peers, Society for Promoting Christian Knowledge, London 1923.

- *Mystical Dimensions of Islam*; Annemarie Schimmel, 35<sup>th</sup> Anniversary Ed. The University of North Carolina Press, Chapel Hill 1975.

- *On World History: An Anthology*; Johann Gottfried von Herder, eds. Hans Adler and Ernst A. Menze, Ernest A. Menze and Michael Palma, Trans. M. E. Sharpe Inc. Armonk, NY 1997.